

رویاهایی که می آیند

ساسان گلفر

cinemaglobe.blogfa.com

جایزه‌گیرها و پرفروش‌ها

■ فیلم پل تامس اندرسن که این هفته بر پرده‌رفته است را می‌توان آغازگر فصل اکران فیلم‌های امیدوار به دریافت جوایز سینمایی دانست. البته فیلم یک پل اندرسن دیگر نیز هم‌زمان اکران گرفته که قصد دارد فصل اکران فیلم‌های پرفروش را همچنان تداوم ببخشد.

■ ■ ■

استاد



The Master

برنده جایزه شیر نقره‌ای بهترین کارگردانی و همچنین بهترین بازیگر مرد جشنواره ونیز، تازه‌ترین فیلم پل تامس اندرسن است که نگاهی انداخته به شخصیتی مشابه با بنیانگذار کلیسای ساینتولوزی. یواکین فونیکس در فیلم «استاد» نقش جوان خانه به دوشی را دارد که در آمریکای پس از جنگ جهانی دوم پیرو یک سخنران کارزماتیک (با بازی فیلیپ سیمور هافمن) می‌شود که در صدد تأسیس یک فرقه است و به دست راست او تبدیل می‌شود، اما پس از مدتی عقاید استاد خود را به پرسش می‌کشد ایمی آدامز، جسی پلمونز و لورا درن از دیگر بازیگران این فیلم هستند

سوداگری



Arbitrage

رابرت میلر (ریچارد گر) در آستانه ۶۰سالگی، ظاهر یک مدیر موفق بازار سهام را دارد، اما در پشت این ظاهر این مرد خانواده، کلاهبرداری نهفته که می‌خواهد قبل از آنکه رسوا شود و همه چیز را از دست بدهد، امپراتوری مالی خود را به یک بانک بزرگ بفروشد. سوزان ساراندون، تیم راث، بریت مارلینگ، لاتینا کاستا و نیت پارکر از دیگر بازیگران این درام دلهره‌آور هستند که نیکلاس جبرکی نوشته و به‌عنوان اولین فیلم بلند خود کارگردانی کرده است.

طعمه ۳ بعدی



Bait 3D

وقتی تعدادی از ساکنان شهر کی ساحلی به علت بروز سونامی در داخل یک سوپرمارکت درون آب به دام می‌افتند، متوجه می‌شوند که یک کوسه سفید غول‌پیکر نیز با آنها همراه شده است و یک به یک شکار می‌کند، بنابراین ناچارند اختلاف‌های خود را کنار بگذارند و با کوسه مقابله کنند. فیبی تانکین، خاور ساموئل و جولین مک ماهون در این اکشن دلهره‌آور سه بعدی استرالیایی به کارگردانی کیمبل رندال آن بازی کرده‌اند.



سرقت شده

سامیون وست، کارگردان «هواپیمای محکومان» بار دیگر فیلمی با بازی نیکلاس کیج ساخته است که وی در آن نقش سارق‌ی را دارد که بعد از هشت سال از زندان بیرون آمده و قصد دارد زندگی آرامی را در پیش بگیرد اما وطنه‌ای از سوی همکاران سابق و مأموران پلیس در جریان است که پای او را به ماجرای ۱۰ میلیون دلاری بازی‌کننده فیلمنامه این اکشن دلهره‌آور ادویند گوته‌هایم نوشته است و جاش لوکاس، مالین آکرمن و دنی هیوستن نیز در فیلم حضور دارند.

اهریمن مستقر: تلافی



پنجمین فیلم از مجموعه فیلم‌های اکشن ترسناک علمی-تخیلی «هریمن مستقر» که در فرمت سه بعدی عرضه شده است، به‌ویروس مرگبار تولید شده در یک شرکت بزرگ که بخش بزرگی از مردم زنده را به نیمه مرده‌های ادمخوار تبدیل می‌کند، می‌پردازد و قهرمان مونت داستان علاوه بر تلاش برای نجات نسل بشر به دنبال عاملان انتشار ویروس از توکیو تا نیویورک، واشنگتن و مسکورا زیر پا می‌گذارد. مثل همیشه میلا یوویچ در نقش قهرمان داستان همراه با میشل رودریگز، سی‌ینا گیلوری و کوین دوراند در این فیلم که پل وس. اندرسن نوشته و کارگردانی کرده است، حضور دارد.

سینمای جهان

گفت‌وگو با «پل تامس اندرسن» درباره زمینه‌ها و چگونگی ساخته شدن فیلم «استاد»

قرار نیست دنیا به این زودی مال من شود

اسکات فونداس/ترجمه: پریا لطیفی‌خواه



عکاس: Cinemagia

که در آغاز این جنبش واقعا مشتاق آن بودند، به دست می‌دهد. آنها عطش بسیار زیادی برای درمان روان خود و بهبود یافتن داشتند و نسبت به همه چیز پذیرا بودند. آنها به شکل خارق‌العاده‌ای خوش‌بین بودند.»
بنابراین «استاد» به همان اندازه درباره ساینتولوزی است که «شب‌های بوگی» درباره صنعت فیلم‌های دره سن فرانسیسکو در دهه ۱۹۷۰ «خون» به پا خواهد شد» درباره ترقی صنعت نفت در کالیفرنیای اوایل قرن بیستم. اندرسن به این شیوه شخصیت‌هایی خاص و نمونه را گرد هم می‌آورد و به مضامین بزرگی مثل پارانویا، سلطه‌گری و سلطه‌پذیری، آزادی اراده و تقدیر می‌پردازد. در واقع «استاد» هم مثل فیلم‌های قبلی اندرسن تعمقی مرموز در نیروهای زیرزمینی است که آمریکا را شکل داده‌اند.

«با زندگی کردن بدون وجود یک نوع استاد، ممکن است؟» فیلم این پرسش را مطرح می‌کند و پاسخ را به خود ما وا می‌گذارد.

اندرسن علاقه‌ای ندارد که فیلم را به عنوان واریاسیونی روی مضامین شناخته شده خود ببیند. وقتی می‌گویم که رابطه میان فردی و «داد» برای من یادآور رابطه شبه پدر-فرزند سی‌دینی (فیلیپ بیکر هال) و پسری با استعداد اما سادملوح (جان سی. رایلی) در «نفس» است، اگر چه این فرمت برای فیلمی که بیشتر به خانه‌های کوچک و دفاتر و آپارتمان‌ها می‌گذرد تا اندازه‌ای ولخرجی به نظر می‌آید اما «استاد» حسی از یک فیلم حماسی را برمی‌انگیزد. این فیلمی است با ایده‌هایی به بزرگی هر یک از چشم‌اندازهای دیوید لین. شخصیت «استاد» وجه اشتراکی با واعظ فیلم «خون» به پا خواهد شد»، ایلائی سسایدی (پل دانو) دارد که در ازای دریافت پول برای ساختن کلیسای «مکاشفه سوم» خود به دنیل پلین ویو (دنیل دی لوییس) تاجر نفت اجازه حفاری در زمین‌های خانواده خود را می‌داد. در «استاد»، واعظ و تاجر به یک نفر تبدیل شده‌اند: لکستر داد (که فیلیپ سیمور هافمن نقش او را به سبک و سیاقی پرکیکبه و دبدبه اورسن ولز ایفا می‌کند)، شخصیتی کارزماتیک و مشابه هابارد که خود را در یکی از صحنه‌های آغاز فیلم «یک نویسنده، یک پزشک، یک فیزیکدان هسته‌ای، یک فیلسوف الهیات» و مهم‌تر از همه «یک انسان، انسانی در جست و جوی نومیدانه» معرفی می‌کند. «داد» که پیروانش او را «استاد» می‌نامند، کتابی با عنوان «علت» (الگو گرفته از کتاب پرفروش «دایاتیکز» هابارد) نوشته است که می‌خواهد خواننده‌گانش را از «اسب گذشته» برهاند و ذهن او را به «وضعیت درونی کمال» جلب کند و گره از روان بشر بگشاید. در همین اوضاع و احوال سر و کله یک خانه به‌دوش، مرد جوانی که از نیروی دریایی اخراج شده است به نام فردی کوئل (یواکین فونیکس) پیدا می‌شود که از همان ابتدا پیداست صرفاً گوسفند دیگری در رمه نیست. فردی که سعی دارد جایگاه خود را در دنیا پیدا کند، مهارت‌هایی از خود نشان می‌دهد که استاد می‌تواند از آنها بهره ببرد.

اندرسن نمی‌تواند به یاد بیاورد که اولین بار در چه زمانی کار روی فیلمنامه «استاد» را شروع کرده است، جز آنکه «من همیشه فکر می‌کردم که هابارد شخصیت بزرگی، خیلی جالب و فراتر از حد معمول و از آن نوع که نمی‌توان نادیده‌اش گرفت». اندرسن تحقیق خود در این زمینه را مثل یک تحقیق اینترنتی می‌داند که از یک جا شروع می‌شود و از جایی دیگر سر درمی‌آورد که اصلا ربطی به ابتدای آن ندارد: «مثل وقتی که در یوتیوب به دنبال یک کلیپ ورزشی می‌گردید و سه ساعت بعد متوجه می‌شوید که مشغول تماشای یک برنامه قدیمی «مایش امشب» با حضور جانی کارسن هستید». یکی از یافته‌های او در اینترنت، خبرنامه‌ای در مورد ساینتولوزی بود که در فاصله سال‌های ۱۹۵۴ تا ۱۹۶۵ در شهر فونیکس توسط پیروان اولیه هابارد منتشر می‌شد. «خواندن این خبرنامه‌ها واقعا بهترین راه ممکن

بینیم: پیش‌بینی‌ناپذیر بحمله‌های ناگهانی خشم.



وقتی فیلیپ سیمور هافمن (که اندرسن نقش را برای او نوشته بود) اعلام کرد که به علت تعهداتش برای اجراهای صحنه‌ای تا یک سال بعد از آن وقت ندارد، پروژه با تأخیر مواجه شد. وقتی هافمن آزاد شد، استودیو نسبت به این ایده سرد شد و فیلم به پا دیگری نیاز پیدا کرد. اندرسن چنین به خاطر می‌آورد: «مثل بروهوت بود، واقعا هیچ‌کس پیدا نمی‌شد که کار را در دست بگیرد.» من پرسیدم که استودیوها باید از پروژه کارگردان «خون» به پا خواهد شد» (که علاوه بر موفقیت هنری، با فروش ۴۰میلیون دلاری در آمریکا و ۳۵میلیون دلاری در سطح بین‌المللی برای فیلمی با بودجه ۲۵میلیون دلار، بزرگ‌ترین موفقیت گیشه‌ای اندرسن نیز بود) استقبال می‌کردند. او گفت: «من هم این‌طور فکر می‌کردم! آنها می‌خواستند مرا متقاعد کنند که بالاخره یک روز هم دنیا مال من خواهد بود، اما می‌گفتند که قرار

نیست دنیا به این زودی مال من شود.»

در آن زمان شیفنتی‌های هالیوود نسبت به سینمای مستقل که یک دهه ادامه داشت و از موفقیت فیلم‌های ساندنس در اواخر دهه ۱۹۸۰ و اوایل ۱۹۹۰ ناشی شده بود، به پایانی غیرمنتظره نزدیک می‌شد. نقطه اتکای اندرسن، نیولاین در فرایند ادغام شدن در شرکت برادران وارنر قرار گرفت. برادران واینشتاین هم ساختمان میرامکس را ترک کردند. در نهایت، اندرسن در مورد پروژه «استاد» مردد شد و فیلمنامه‌اش را برداشت و برای مدت چند ماه آن را مورد بازنویسی قرار داد.

اگر سر و کله مکان الیسن، دختر مدیرعامل میلیاردر شرکت اوراکل، لری الیسن پیدا نمی‌شد، این فیلم هم امکان ساخته شدن پیدا نمی‌کرد. او این اواخر تصمیم گرفته است که از مولفه‌های جسر و فیلم‌هایی که از جنبه تجاری مضامین پرخطری دارند، حمایت کند. (فیلم‌های تازه وونگ کار-وای، کاترین بیگلو و اسپایک جونز از جمله پروژه‌های دیگری هستند که با حمایت الیسن ساخته شده‌اند). اندرسن در این‌باره گفت: «تاگاهان مکان الیسن مثل فرشته‌ای که بال بزند و فرود بیاید، آمد و رفت: بیا فیلم را بسازیم. بعد از دو، سه سال کردن درباره فیلم، دیگر داشتیم از خودم می‌پرسیدم که چه بلایی قرار است بر سر این فیلم بیاید؟»

بالاخره فیلمبرداری در سال ۲۰۱۱ در اطراف سان‌فرانسیسکو آغاز شد. اندرسن با شیفتگی خاصی از آیین تماشای «اش‌های روزانه» روی در پایان هر روز فیلمبرداری سخن می‌گفت. مرتباً به هالیوود کهن که این روزها به اندازه فیلمبرداری ۷۰۰میلیمتری منسوخ شده است: «فکر نمی‌کنم این روزها کسی راش‌های روزانه را ببیند چون چاپ و نمایش آنها بر پرده هزینه‌بر است. الان دیگر فیلم‌ها را در هتل با دستگاہ دی‌وی‌دی می‌بینند. اما وقتی چیزی را که تازه گرفته‌ای همراه با آدم‌های دیگر در سالن می‌بینی، خیلی احساس رضایت می‌کنی. از طرف دیگر این کار باعث می‌شود که بتوانیم سنگ‌هایمان را با هم ول‌کنیم. وقتی بازیگری یا نورپردازی یا جای دوربین غلط است، این حس جمعی به وجود می‌آید که یک جای کار اشکال دارد. آن وقت آدم‌هایی را می‌بینی که سر به زیر انداخته‌اند یا سالن نمایش راش‌ها روزانه خارج می‌شوند. این عالی است، چون آدم روز بعد مجبور می‌شود با قدرت بیشتری سر صحنه بیاید.»

خیلی جالب است که کارگردانی در حد و اندازه اندرسن چنین صریح درباره دشواری‌های ساختن یک فیلم خوب و تردیدهایی که ممکن است حتی گریبان یک حرفه‌ای کارکننده در سالن، صحبت می‌کند. در اشاره به نگرانی‌هایی که گاهی در مورد کار فونیکس هنگام فیلمبرداری احساس می‌کرد، گفت: «گاهی اوقات در مقام کارگردان پایتان سست می‌شود. گاهی اوقات او (فونیکس) چنان کارهای عجیب و غریبی می‌کرد که من مطمئن نبودم که درست باشند اما شش ماه بعد، در اتاق تدوین می‌گفتم: خدایا شکر، پیش خودم چه فکری کرده بودم؟»

وقتی از جلسه نمایش فیلم برمی‌گشتم، اندرسن پرسید: «فکر می‌کنی چقدر شانس داریم؟» گفتم: «زیاد.» گرچه نمی‌دانستم منظور او موفقیت تجاری است یا هنری یا نزد رای‌دهندگان اسکار یا به‌طور کلی نزد مردم. من همیشه چنین نگرانی‌هایی را دارم، چه در مرکز هالیوود کار کنند و چه در حاشیه باشند. خوشبختانه فرشته اندرسن، مکان الیسن پیشاپیش برای حمایت از پروژه بعدی او برنامه‌ریزی کرده است: نسخه‌ای سینمایی از رمانی با عنوان «شرارت ذاتی» که تامس پینچون در سال ۲۰۰۹ منتشر کرد و نوعی «محلۀ چینی‌ها» در دنیای مادمکدر است که در اواخر دهه ۱۹۶۰ در لس‌آنجلس اتفاق می‌افتد. اولین بار است که نویسنده گوشه‌گیر «رنگین کمان گرانش» اجازه داده تا اقتباس سینمایی‌اش ساخته شود. «البته ساخته شدن این فیلم پنج سال طول نمی‌کشد». اندرسن این را با نیشخندی شیطنت‌آمیز گفت و در تارکی شب ناپدید شد: «پس باید حرف‌های مزخرفی را می‌گفتی، پس بگیر.»

منبع: ویلیج ویوس

نقدی بر فیلم «استاد»

بازنویسی تاریخ ادبیات نمایشی

ریچارد کورلیس

■ گرافه‌گویی نیست اگر اولین نمایش فیلم «استاد» پل تامس اندرسن در جشنواره ونیز را رویدادی سینمایی که بیش از هر رویداد دیگری در سال اشتیاق و انتظار برای آن وجود داشته، بدانیم. تحسین‌کنندگان فیلم قبلی اندرسن «خون» به پا خواهد شد»، برای تماشای شاهکار بعدی او پنج سال صبر کرده‌اند. موضوع ظاهراً واقعی «استاد» -ل. ران هابارد، بنیانگذار کلیسای ساینتولوزی- نیز به بحث‌هایی میان طرفداران و مخالفان آن فرقه دامن زده است و آنها نیز منتظرند تا ببینند که چگونه اندرسن بدون واهمه این مرد را به باد انتقاد گرفته است. اما واقعیت این است که فیلم نه یک شاهکار است و نه افشاگری در مورد هابارد؛ مطالعه بیش از حد طولانی (۲ ساعت و ۱۷ دقیقه) زندگی یک آمریکایی سرگردان است که پس از جنگ جهانی دوم به خیل هواداران ناطق کارزماتیک می‌پیوندد که شباهت‌هایی با هابارد و سایر مدعیان پرشور در اختیار گذاشتن شیوه زندگی خوب دارد. با آنکه «استاد» به عنوان اولین فیلمی که ۱۶ سال پس از «هملت» کنت برانا در فرمت ۷۰ میلیمتری فیلمبرداری شده، اثری خیره‌کننده و تماشایی است، اما هیچ نگارش تازه‌ای درباره دو شخصیت اصلی آن، فردی کوئل (یواکین فونیکس) آسمان جل و لکسترداد (فیلیپ سیمور هافمن) اشمن-نمایشگر در اختیار تماشای‌نگی‌گذار. کل فیلم برداشتی آزاد و تخیلی از مفاهیمی است که ساینتولوزیست‌ها در دهه ۱۹۵۰ به

روی صحنه بردند و بخشی از زندگینامه «داد» با هابارد شباهت‌هایی دارد اما فیلم یک «همشهری هابارد» نیست و عاقل‌های هم به عقاید مذهبی یا حقه‌بازی‌های «داد» نشان نمی‌دهد، مگر آنجایی که ربطی به فردی داشته باشد. این ششمین فیلم بلند اندرسن است و به استثنای فیلم «عشق سیاه مستی» آن نویسنده-کارگردان که با بازی آدام سندران ساخته شد، همه فیلم‌های او به رویاها پدر-سر یا استاد-شاگرد می‌پردازند. البته هیچ اشکالی ندارد اگر فیلمسازان یک مضمون را در آثارشان دنبال کنند و این اتفاق‌ناشانه تعهد شخصی یک فیلمساز در قالب صنعتی است که اعتمادی به هویت فردی ندارد. مشکل «استاد» این است که سیر هنری اندرسن را ادامه یا بسط نمی‌دهد. بعد از «خون» به پا خواهد شد» که برداشت آزاد اندرسن از رمان «فت» اپتون سینکلر بود، برخی گمان می‌کردند که «استاد» برگرفته از رمان



سال ۱۹۲۶ سینکلر لویس، «لمر گنتری» باشد، داستان یک خانه به دوش- با بازی برت لکسترداد فیلم‌هوشمندانه و بازمزای که سال ۱۹۶۰ ساخته شد- که به یک واعظ پرطرفار بدل می‌شد. اندرسن که گویا تصمیم گرفته است تاریخ ۲۵۰۰ ساله ادبیات نمایشی را بازنویسی کند، نه فقط قواعد فیلم‌های پدر-پسری را استاد-شاگردی را نقض می‌کند بلکه یک اصل مهم دیگر را نیز زیر پا می‌گذارد: اینکه دغدغه‌های پیشین یک شخصیت باید بعداً حاصلی خیر یا شر به بار بیآورد که نمودی در داستان داشته باشد. دلمشغولی فردی در مورد جنسیت که در برخورد او با ملوان‌ها، آزمایش رورشاخ یا پیدا کردن شغل عکاسی پرتره او بسیار مشخص است، بعد دیگر هیچ اهمیتی ندارد. این یا نوعی هجو است یا آنکه اندرسن روند بخش اول «استاد» را به کلی گم کرده است.

۲۰ دقیقه آغاز فیلم، نوید یک فیلم خوب را می‌دهد. اولین تصویر، نمایی از اقیانوس خروشان و آبی رنگ که از عرشه یک کشتی نیروی دریایی دیده می‌شود، گویی از نگاهی به ضعف فحارت بشر از زویه دید پروردگار حکایت دارد. کار برگشته می‌های مالالمر جونیور فیلم‌بردار که اندرسن او را از فیلم‌های مستقل اخیر فرانسیس فورد کاپولا وام گرفته است و همچنین طراحان صحنه، جک فیسک و دیوید کرنگ، چهره سوره‌های عکاسی فردی دقیقاً همان است که در دهه ۱۹۴۰ باید می‌بود- هم-انتخاب بازیگر عالی است و هم طراحی لباس و مدل موها، دو نمای تعقیبی معر که هم در فیلم وارد دارد. این فصل‌های اولیه به تماشاکر چشمک می‌زند که خود را برای گذراندن یک زمان طولانی در همراهی شخصیت به شدت مضطربی که شیفته افرادی جذاب شده است، آماده کند. اما به‌زودی نخ نما نشدن این شیفتگی بر ملا می‌شود، دعوا و مرافعه دوم مرد شروع می‌شود و -از آنجایی که حتی یک فیلم هنری هم به صحنه اکشن نیازمند است- خود را در رقابت موتوسیکلت محک می‌زنند. بالاخره زمانی می‌رسد که خیلی دیر شده است و «داد» فریاد تکفیر برمی‌دارد و می‌گوید: «چه مرد جوان وحشتناکی هستی!» شاید سینماورها با این حرف او موافق باشند: «استاد» همه تلاش خود را می‌کند که برتره مردی جوان را تصویر کند - مخلوقی که نه ارزش آن را دارد که «داد» وقش را در اختیار او بگذارد، نه آنکه ما برای او وقت بگذاریم.

کوتاه شده از تایم